

غفلت مادر، کودک را درآستانه مرگ قرار داد

غفلت مادر که با شیطنت کودک همراه شد لحظات نفس گیری را برای خانواده و همراهان به وجود آورد و کودک در یک قدمی سقوط به استخرآب و مرگ قرار گرفت. خانواده ای به یک مکان تفریحی شلوغ رفتند که در یک لحظه مادر از کودک بازیگوشش غافل و او در ازدحام جمعیت و تاریکی پارک گم شد و لحظات نفس گیری را برای همه به وجود آورد که با تلاش ماموران در یک قدمی سقوط به داخل استخر پیدا شد. مادر کودک که رنگ به چهره اش نمانده بود، گفت: به همراه خانواده شنبی به یک مکان تفریحی رفتیم. من که همیشه مواظب

یک ورق از کتاب طلاق

راز دار شب سیاه، من بودم و طناب

صدیقی

یک ماه است که به خاطر اعتیاد به مواد مخدر صنعتی تحت درمان قرار گرفته ام. زندگی او به واسطه تصمیم تحمیلی برادرش خاکستر شد و به خاطر این ماجرا نفس فرد دیگری هم بریده شد. او با وجود کم لطفی های برادرش، راز برادرزاده اش را برملا نکرد و این رازداری برایش گران تمام و آواره کوچه و خیابان شد. خواستگارش بعد از نرسیدن به وی دست به خودکشی زد و به زندگی اش خاتمه داد. زن تنها و بی باور که اشک در چشمانش حلقه می زند، می گوید: زمانی که پدرم از دنیا رفت و تحت سرپرستی برادرم درآمدم روزگار تیره و تار شد. هر روز به بهانه های مختلف و از همه مهمتر تحریک های زنش از دست برادرم کتک می خوردم، از مشیت های گره خورده، چوب و شلاق تا فرو کردن چاقو در بدنم واتجربه کردم.

زن بی پناه تا مقطع دیپلم بیشتر نتوانست ادامه تحصیل دهد و بعد از این که پسر دایی اش عاشقش می شود و تا حد خواستگاری و عقد پیش می روند با آمدن یک خواستگار دیگر و همچنین به اصرار برادرش به عقد خواستگار دوم در می آید. خواستگار اولش بعد از مطلع شدن از این ماجرا به خاطر شدت علاقه به وی و کنار نیامدن با این موضوع در اقدامی هولناک به زندگی اش خاتمه می دهد. زن منگنه شده به بلایا و سختی های زندگی تعریف می کند: زمانی که برای کار به اتفاق همسر به یک شهر دیگر رفتم در یک خانه کلنگی ساکن شدیم و بعد از آن شوهرم مشغول کار در یک شرکت شد. همه چیز معمولی پیش می رفت تا این که در یک روز بارانی سقف خانه گلی مان همچون تمام بدبختی های روزگار روی سرم آوار شد. با هر بدبختی بود خودم را از زیر آوار بیرون کشیدم.

بعد از این اتفاق بود که متوجه شدم همسرم معتاد است و زمانی که به دست و پایش برای ترک مواد افتادم او با ترفندی خاص مرا به مواد دستبند زد تا دیگر حرفی برای گفتن نداشته باشم. اوایل به صورت تقننی مصرف مواد را شروع کردم. همسر به خاطر اعتیاد زیاد از محل کارش اخراج شد و به عنوان نگهبان مجبور به اسکان در یک گورستان شدیم. مرد تن پرور که به عنوان نگهبان در گورستان مشغول کار می شود بعد از مدتی آن را هم رها می کند و زن دل شکسته برای ویران نشدن خانه اش به جای وی نگهبانی می دهد. زن دل چرکین از شوهر بی مسئولیت اش می گوید: شب ها به جای همسر معتادم شیفت می ایستادم و روزها حتی گاهی قبر می کندم و با آموزش هایی که به من دادند مشغول کفن و دفن میت ها شدم.

من کار و تلاش می کردم و شوهرم تن پروری تا این که باردار شدم. انکار بدبختی هایم تمامی نداشت. بالاخره روز به دنیا آمدن فرزندم رسید، برای همین

به خاطر حفظ اسرار آن شب ترسناکی که برای برادرزاده ام اتفاق افتاد یک سال آواره خانه های مردم بودم

دختر برادرم که ۱۷سال بیشتر نداشت برای کمک به خانه مان آمد. دختر جوان و کم و سن و سال که برای کمک به عمه اش پا در خانه وی گذاشته بود نمی دانست که شوهر شیطان صفت اش چه نقشه هولناکی برایش کشیده است. زن پریشان حال و خسته از دست روزگار ناسازگار از ماجرای رازی می گوید که او را از چشم همه انداخت. او تعریف می کند: شبی که در بیمارستان بستری شدم تا بچه ام به دنیا بیاید دختر برادرم در خانه با شوهرم ماند. شوهرم نیمه های شب بعد از مصرف الکل از خود بی خود شده و دختر جوان و بی پناه را به شدت آزار و اذیت کرده بود. زمانی که از بیمارستان به خانه برگشتم دیدم برادر زاده ام به شدت غمگین است و بی تاب می کند و از طرفی مدام با پیراهنش روی میج دستش را که کبود و سیاه شده بود می پوشاند.

به ماجرا مشکوک شدم و زمانی که او را تحت نظر گرفتم دیدم قصد خودکشی دارد که به موقع او را نجات دادم و تازه آن موقع بود که راز شب

هولناک را فهمیدم. دختر بی باور به من گفت شوهرم به زور با طناب دست هایش را بست و او را آزار داد. وقتی به شوهرم برای این اتفاق وحشتناک به شدت اعتراض کردم او در جوابم گفت دست خودش نبوده و به واسطه مصرف الکل این کار را کرده است. برادرزاده ام به شدت ترسیده بود و بعد از این اتفاق دردناک به کسی چیزی نگفتم چون مطمئن بودم که اگر خانواده و برادرم از این اتفاق مطلع شوند علاوه بر این که آبروی دختر معصوم می رود و آینده اش تباه می شود باعث بروز یک درگیری بزرگ می شود. بعد از این ماجرا دیگر نتوانستم شوهرم را تحمل کنم چون مدام چهره دختر معصوم جلوی چشمانم بود و از این بابت دچار عذاب وجدان و برای همین از شوهرم جدا شدم.

وقتی بعد از طلاق جلوی در خانه برادرم رفتم او به خاطر این که طلاق گرفته بودم من را به خانه راه نداد و فامیل به خاطر این که با پسر دایی ام ازدواج نکرده بودند من را مقصر خودکشی او می دانستند و نمی خواستند مرا ببینند. آواره کوچه و خیابان شدم و حتی چند هفته در یک پارک شب را صبح کردم و بعد از آن به خانه دوستانم رفتم و با آن ها مواد مصرف می کردم. به خاطر حفظ اسرار آن شب ترسناکی که برای برادرزاده ام اتفاق افتاد یک سال آواره خانه های مردم شدم. شاید اگر آن راز را برملا می کردم می توانستم خودم را از این متلاجب نجات دهم اما با این کارم آینده دختر جوان را سیاه می کردم. برادرزاده ام ازدواج کرد و خوشبخت شد. آوارگی من روزی با دستگیر شدنم حین خرید مواد و منتقل شدن به کمپ تمام شد. الان به آینده ام فکر می کنم و اگر کسی بتواند دست من را بگیرد چون در رشته صنایع دستی استعداد دارم می توانم دوباره از خاکستر نشینی برخیزم و مثل یک درخت جوانه بزنم و خانواده ای داشته باشم.



تلاش و دلهره بالاخره ماموران، کودکم را که به شدت ترسیده و گریه کرده بود در یک قدمی سقوط به داخل استخر آب پیدا کردند. شاید اگر ماموران چند لحظه دیرتر کودکم را پیدا می کردند به خاطر تاریکی، داخل استخر سقوط می کرد و جانش را از دست می داد. این ماجرا درس عبرتی برایم شد تا یک لحظه چشم از کودکم به خصوص در مکان های شلوغ بر ندارم زیرا با یک لحظه غفلت می رفت فاجعه ای برای مان رخ دهد.

بشوک

هدیه ای که معمای سرقتم را فاش کرد

صدیقی- فردی که با یک شگرد خاص به سرقتم انگشتر از یک مغازه اقدام می کرد در آخرین اقدام خود با برملا کردن راز سرقتم از صاحب زیورآلات فروشی یک قطعه طلا هدیه گرفت. صاحب زیورآلات فروشی که مدعی شد چندین نوبت مورد دستبرد یک سارق رازر دوست خوردنش را فهمید. وی در این باره گفت: مدتی بود که بعد از رفت و آمد یک فرد به عنوان خریدار به مغازه ام تعدادی از انگشتر های کوچکم ناپدید می شد و هر چقدر تلاش می کردم که راز ناپدید شدن آن ها را بیابم موفق نمی شدم.

به خاطر این ماجرا کلافه شده بودم تا این که روزی دوباره همان مرد به ظاهر خریدار وارد مغازه ام شد و بعد از دیدن انگشترها در لحظه یکی از آن ها را سرقتم می کرد و به آدامس می چسباند و چون می دانست که بعد از ناپدید شدن انگشتر من او را بررسی بدنی خواهم کرد از برداشتن انگشتر در همان روز خودداری می کرد. برای همین دوباره بعد از چند روز به مغازه برمی گشت و به بهانه خرید، انگشتر قبلی را که به آدامس چسبانده بود بر می داشت بدون این که پی به سرقش ببرم.

حادثه در شهر

آتش سهل انگاری به جان مزرعه گندم افتاد

صدیقی- سهل انگاری یک گردشگر باعث شد آتش به جان مزرعه گندم بیفتد و به تلی از خاکستر تبدیل شود. به گزارش خبرنگار مازمانی که یک خانواده برای تفریح به کنار یکی از مزارع گندم در کوه کمر رفتند با پرپایی آتش و در پی سهل انگاری آن ها آتش به مزرعه و باغ کنار آن سرایت کرد و خسارت زیادی را به بار آورد. آتش نشان چناران شهر گفت: پس از اعلام

گالری مبیل پرهام

فروش بے سابقه جهیزیه کامل عروس در مدل های متنوع و قیمت باورنکردنی

برای اولین بار در خراسان شمالی

این فقط یک ادعا نیست

کافیست یکبار از نمایشگاه دیدن فرمایید.

پنجتورن - میدان طاهر - خیابان قریب - نشی قریب ۷

۰۹۱۵۸۸۵۹۰۶۷ - ۰۹۳۶۱۹۸۸۵۲۷

لذت نوشیدن آب کوآرا

تصفیه آب خانگی

آکواجوی

We Understand Water aquajoy

محصولات آکواجوی اصل را فقط از فروشندگان مجاز شرکت هیراب سان تهیه فرمایید.

- ۱- آقای وقار موسوی (سرپرست نمایندگان استان) ۰۹۱۵۱۸۴۰۴۵۹
- ۲- آقای دلاوری (نماینده بجنورد) ۰۹۱۵۳۸۴۱۲۱۹
- ۳- آقای عزیزی (نماینده بجنورد) ۰۹۱۵۴۴۳۷۹۶۴
- ۴- آقای حشمتی (نماینده شیروان) ۰۹۱۵۵۲۰۵۱۱۷
- ۵- آقای هاشمی نژاد (نماینده آشنخانه) ۰۹۱۵۱۸۹۶۰۴۶
- ۶- آقای خان شریفان (عاملیت بجنورد) ۰۹۱۵۹۸۸۷۰۲۴
- ۷- آقای عبدال زاده (نماینده اسفراین) ۰۹۱۵۷۷۲۷۸۹۹

شرکت هیراب سان هیچ مسئولیتی در قبال **فروشندگان غیرمجاز واجناس تقلبی** ندارد.